

| | | |
|---------------------------|------------------------|---------------------------|
| فقیر شیخ محمد نام | شاه فرمان رومی ملک قضا | سید محمد اسحاق رضا |
| شاه کوهین مالک و ناظم | سید الساده موسی کاظم | شاه و نیا و دین سخن ناطق |
| سید التاس جعفر صادق | شاه دوران بادل و آفر | سرور دین محمد باقر |
| شاه کون و درگان بنعلت رشا | سید باکل علی زین عباد | شاه کوهین مسدور و ابرین |
| کوهین علی امام حسین | شاه کوهین حیدر عسکری | شاه حشر ساقی گوثر |
| شاه شاهان قوم تخت بکلاه | سید الانبیاء رسول الله | صلواته و سلام علیها انجام |
| از خدا بر رسول و آل کرام | بخصوص این جماعه اعجاز | وارثان نبوت و ارشاد |

بست و و آید شد وقت شمار اور مدار می مدوی اسپار

پدر آنکه حضرت شاه عبدالقادر را اگر امانت بسیار است از آنجا است که آنحضرت ذرا و ایل مال
انحای کمالات خود نمودند و اظهار بیکر و کبار فوکر و یون عالم بپوشیدند و بودند و فزویان بر
سید نشند و آن یوان و و تنگ پوسید آنحضرت را می واد که آن فوت بود و عیال خودی ساختند
روزی زنی ضعیف برای کاری نزد آن دیوان آمده بود و چند بار عرض نمود و یوان دیگر متوجه
نشد حضرت قلندر قدس سره و دید که این دیوان بر حال ضعیف متوجه نشد آنحضرت را حالت جلای
و غیرت الهی طاری گردید یوان سبب یوان را بلیقه سخت و درشت خطاب نمود که حاجت
این ضعیف را تا خبری این وقت نمی نوشته بده و از باطن خود حاکم را جذب کرد و بد آن حاکم جانک
سر و پا بر نه نزد یوان خود آمده بر پیشی ضعیف مذکوره و بسخن نمود و بجای خود رفت آنحضرت آن
چشمی ضعیف مذکوره را داده بکار خود نوشت بهت بر دهمردمان خانه گفتند که شما امروز در وقت خود
را بیا و و ادید آنحضرت متوجه عالم غیب شدند معلوم شد که تا این مدت شما انحای کمالات خود نمود
ایر کمال اظهار نمایند و طالبان را تشریف و تلقین فرمایید حضرت شاه مجا قلندر قدس سره در
مکتوبی که شیخ یوسف قلندر قدس سره ساکن ایلی نوشته اند در بیان علی ارض و بیرون ملک
از دیوار بی غرق و الی تمام فرموده اند که ای برادر و بر پیشی بود سراج همراه این ضعیف نگاه بود

فقیری که در باده باد اشاره فرمود در این فیه بود بعد از حضرت شایسته رتبه در
 دست پروردگار و تا چهار روز بعد از وفات آن بزرگوار و اسرار شده و اصل حق گردید
 اخبارت مسائل سینه قلندر پیغمبر و سوره و در فرود سینه در آن سینه حضرت شد
 مشغول است که چون شاه با قلندر با برادرش در راه بود و فرمود که ای خدای من مشغول نشویم تا تیر و
 زده مشغول باشی که تا است و پشتت سال فرقت و نیز فرمود که در نصیب من چیزی است بجز
 خطاب نمود که از شما نیست اگر زود بگریزم شود خواه شد اما شما با نوشتن خواهد شد پس آنست
 که من بسیار مشغول باشم و شما یاد من مشغول باشی پس حضرت در خانقاهی که برادر آن حضرت
 شیخ یحیی برای آن حضرت ساخته بود و در آنجا است نمود و در گاهی بخانه فرقت در آنجا گفت و در آن
 آن حضرت بسیار است از آنجا آنست که نزد آن حضرت سینه را بعلوم آمدند و هر سه در دل خود خطه کردند
 یکی فرستاد بان و دیگری فرستاد و در سینه یکی کتاب فی موم است هر سه حضور آن حضرت
 نشستند همان وقت یک مهاجر بان و زود آن حضرت آورد آن حضرت گفتند که بنده و بجا
 را تا یک فرمودند که شکر گل کتاب بگریز آن وقت موم گل کتاب نبود با جان رفته و بعد که در دست
 گل کتاب موم و از چیده بچند آن حضرت آورد حضرت بان و زود پیش طالبان و گل کتاب
 پیش طالبان نهادند و گفتند کسی که آید نزد یک فقیری خطه آورد آنرا در آنست و آنرا در آن
 بوی که بنام مشغول می شدند و شکر چیده می رفتند و در سینه بود سینه می بود در میان عرض
 کرد که الحال حضرت خلوت نماز گذارده باشد و ما بان را عرض شود که جماعت بگذاریم مشغول
 است که چون وقت وفات شاه با قلندر رسید مردان خانه گریه و زاری مشغول شدند که حضرت
 ازین عالم رحلت میفرمایند و فرمودند که نیست که چنین باشد حضرت قلندر را در فرود شیخ
 یحیی را فرمودند که حق تعالی در نصیب من فرزند حق و است است او را بشاد او من نیز یک سینه
 دست خود در پشت او نشان نهادند و فرمودند که نام پسر امیر احمد و نصیب ارادت که کشود و او زود
 شاه فرستاد است این حضرت شاه امیر احمد که در لای محمول امیر حضرت بود و در وقت آنی که

کتاب در ایام توقف نموده برای تلاش بیرون رفتن از راه از شخصی سزاوار
 به اسپهبد عراقی سوار نشود و در دست ملاقات شده چون شخص پسر به گامی بجای سیروی آنحضرت
 که نزد شاه نیرالا پوری در حبسند و وقت بیرون رفتن از راه از شخصی سزاوار که درین باو به نصیحت
 هست آنچه در هر چه گوید بدان کن که بدست فرود آمدن آن شخص در آن باو به نصیحت سیروی آنحضرت
 که هیچ بهاب ظاهری نماند و در آن شب نزد آن فقیر گذرانیدند آن فقیر از کرامات خود آنحضرت
 معلوم نمود و پسر به گامی که اراده او چیست آنچنان بیان نمود و در آن فقیر فرمود که وقت خود را ضایع
 نکن که بیرون رفتن شاه عبدالقدوس جو پوری است آنحضرت در اول خود خطره کرد که با من
 هیچ یک تنگم هست و بیرون نروم و در دست سیروی آنحضرت جواب خطره فرمود که تا بقیوم
 و پنج گزری نخواهی رسید و در قیوم بجای میزونی رسیدند و نصیب آنجا گذرانیدند و صبحی آن بانها مان
 خطره در اول آمد که چو پاره روز است آن مجذوب گفتم که در چهار گزری بخورم و ای ای رسیدند
 و چهار گزری بخورم رسیدند و بیایند پس بیرون رفتند و از جمله کرامات حضرت شاه
 عبدالقدوس قلندند پس سره آن است که حضرت شاه مجاهدند پس هر چون نزد یکسواهی
 جو پوری رسیدند در اول خطره کرد که اگر بیرون نروم است برای من اول مان و شکر و روغن
 بیاره کرده باشند و بخورم و قیوم من بخورم آنوقت حضرت شاه عبدالقدوس پس سره خطره
 ایشان مشرف شده بخانه خود فرمودند که بخورم در آن راه و راه بخورم کشیده ام و در راهی
 جو پوری رسیدند و در اول خطره کرده اند که بیرون رفتن من بخورم ملاقات مان و شکر و روغن
 بخورم آنقدر فکر این باید کرد و در آن زمان گفتم که این همه موجود است آنحضرت بیار کن بیده بدست
 اگر فرود در دست بگیرم بیده آب گرفته از خانه بیرون آمدند و با حضرت شاه مجاهد ملاقات
 کرده پیش او شان ترا و ترا پیش حضرت شاه عبدالقدوس پس سره اندرون نشاندند و
 بعد از آن بیرون آمدند فرمودند که در وقت سینه را بیا که کم کنی و در وقت خود فرمودند که من در وقت که در راه است
 آن سوار سیروی آنحضرت بود حضرت قطبانی محبوب سجانی امیر سید محمد الدین عبدالقادر سجانی قدس که بودند

چنانکه حضرت شاه حسین و والد بزرگوار آنحضرت قدس سره در موضع هیکله که نزد موضع مندره بود
 واقع است و از آنجا که پیروز است استقامت کرده و در حضرت شاه فتح قلندر قدس سره و از
 ایام طفلی در عین پادشاه و تمیز گواری حضرت شاه عبدالقدوس قدس سره می شدند و
 گاهی بگویند و در میان شهری بود و گاهی بهای علم ظاهر می گانند و حضرت شاه عبدالقدوس
 قدس سره بسیار توبه و تپت است که روزی حضرت شاه فتح قلندر قدس سره
 در ایام حضرت بگامی می رفتند و میان راه باهنگی اهل متبرج طاقات شد گفت که این ایادت
 بسیار و چنانچه شوا حضرت انکار فرمودند و ابیبار کرد و در وقت گفتند آن بگوئی و در
 اهل خود و گمانی است کرده و است که تیری با حضرت زینا حضرت در یافتند و توجه بوی تم
 بزرگوار خود نمودند حضرت شاه عبدالقدوس قلندر قدس سره در آن وقت حاضر شده گمان
 آن بگوئی که در باطنش بود و شکست چون گمانش شکست گفتی پس در توبه تیری نیست اما تیری
 تو بسیار زیاده است که گمان مرا شکست با آنکه حضرت شاه فتح قلندر قدس سره و در آن
 بزرگوار خود توبه تیری شد چون حضرت شاه عبدالقدوس قدس سره در آن وقت وفات رسید حضرت
 شاه فتح قلندر قدس سره عرض کرده که ایام بزرگوار در این گرام شخص تربیت نمود باطنی خود
 کرد و حضرت فرمودند که من بعد وفات خود در گمان نزد شما خواهم آمد و توبه تیری نخواهم نمود
 چون وفات یافتند روح آنحضرت مجسم شده در عیالی که فرموده بود و گانده حضرت شاه فتح قلندر
 قدس سره را تربیت می نمود و این کیفیت تا چهل روز بوده و چنانکه حضرت شاه عبدالقدوس قدس سره
 سره بعد تربیت وی چهل روز فرمودند که شما نسبت خانان خود از حضرت شاه جلاله را با هر چه
 گیرید و آنجا رفتن ارشاد و تعیین و اجازت و خلافت سلاسل بعد حال کنید تا به حضرت شاه
 فتح قلندر قدس سره بویبار آنحضرت در راه پیر بگردد حضرت شاه جلاله را قلندر قدس سره و در
 رسیدند و گمانی از راه و رسید و روز غدیه تربیت پذیرفتند و آنکه چون حضرت شاه فتح قلندر قدس
 سره بعد تربیت نام و حصول گرام از دست حضرت شاه جلاله را قلندر قدس سره و شخص شادمانی بود

توسعه و اثبات کرد که با ائمه و اولاد ائمه و سیدان عظامی آنحضرت از سلسله شیخ سلیمان متولد شدند این

جبار است و تحقیق از مناقب اوصیاست و مکتوبی که به جهت محبوب و ملامت و تعصب و لوی معنوی که با این

فقیران مومنان و در سنده و قاتل حضرت قطب الانظار فخر الاحباب شیخ الاسلام و اولین حضرت

شاه مجتبی عرفان شاه مجاهد اسلام بنده غلیبه مسطور است بدین وجه که از بعضی نفاذ شاه لاهوری

شعیه شد که درین اقطاب است که در حقیقت حقایق و عدولش صحیح بکنار آورده و در مطایقتش و

حق السامیه زیاده الباء و غیره است سلام و ایضا من ضمن لفاظ القرآن الکریم اجتناب در هم و

جمله من اجتناب و آن جهت است که از نزاع و کلام مبارک لطافتی دیگر وارد و ضمیر فتح برای فتح

تقریب بالندرس حضرت شاه مجاهد قدس سره بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الآخر و در وقت منوره

در لاهور است

بیان مریدان و تعلقای مشاهیر حضرت شاه مجتبی عرفان شاه مجاهد لاهوری

قدس سره

پدرا که خلفاه مریدان آنحضرت بسیار اهل کمال بود و از آنجا که حضرت شاه عبدالرسول بچندوی و

حضرت شاه عبدالرسول متوسل و حضرت شاه عبدالرسول بنامی و حضرت شاه فتح قلندر

بوتهوری و حضرت شاه محمد باه قلندر آله آبادی و شاه یوسف قلندر ساکن ایشی و شاه عاشق

قلندر و شاه ابوالکلیب قلندر ساکن ایشی و شاه قاسم و لوی و شاه عباس قلندر و شاه بهادری

این شاه فتح قلندر و شاه قاضی بیباک قلندر ساکن در هند و شاه عبدالعزیز اکبر آبادی و شیخ عظیم

بیان شیخی و محمد رفیع و شاه فی الدین بکراچی و شاه مظفر اومری و میر سید ارنال هرگانی و میر سید

مسعود این سید و ارنال مذکور و محمد رضا و شاه محمد قطب از قاضی گویان لاهور و شاه محققان

متولین داده و غیره احوال ایشان در مناقب اوصیاست مسطور است فصل پنجم در بیان

احوال میر تقی محمد حضرت شاه فتح قلندر بوتهوری است که این شاه حسین ابن شاه مظفر این شاه

مذکور این شاه محمود قطب این حضرت شاه قطب الدین بیباک سراندا از غوثی قدس سره

به قلندر قدس سره و ایشان فرمودند که آن که در وقت نماز است و در آن وقت
 به قلندر قدس سره آن را بسیار فرمودند آن چوکی به این وقت تقدیر درین وقت است
 که من قیام را وقت بگویم بعد از آنکه از نماز ایستاده و در آن وقت را تقدیر کند و این است
 و من در سجده شکر و در آن وقت را تقدیر کند و در آن وقت را تقدیر کند
 سره فرمود که نام من در آن وقت است اما این نام در آن وقت قیام است و در آن وقت
 که نماز را در آن وقت از آن که در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت
 مطلوب است که در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 بیست و دوم از آن است که در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 قلندر قدس سره است و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 اینست و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 که این تقدیر فرمودند و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 تا آنکه از آن است که در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 عایشه قرآن و کتاب الله را که در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 به تاریخ من کتاب الهی فرمودند و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 که من از آن است که در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 علی و تو و آنکه در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 مطابق با آنکه در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 تا آنکه از آن است که در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است
 آنقدر است که در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است و در آن وقت است

تشریف آوردند و پیرا آنحضرت بیان شاه حسین قدس سره گشتند که علم فخر حاصل کرده و احوال با او بسیار در
 مرد این پرگه شغل و الا گویند و چون در آن روز ملاقی نشودند با او که بسیار است و وقتیکه در آن
 حضور آن واقع شد و است آنحضرت فرمودند که این احوالی نشدند با او شاه و بار است مرا میفرمایند که
 این چنین مردمان مقلوبی شوم باز بیان شاه حسین شد که فرمودند که شما را چه میگوید که گویند حضرت
 شاه قلیبا که این بیگانه است سر شاه و آنحضرت فرمودند که بیگانه است از احوالات آنحضرت بیان هم گفته
 به علاوه اینها هم آنحضرت گفته هر چه که گفتند اینها را فرستادم که امیری که در این ملک آمد
 به این روزها را بشناسد و بگوید که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که این
 نوا و شفا از احوالات یک روز به پیرانشاه اصفهانی رسید و از این احوالات فرمودند که این احوالات از او میجوئی
 آنحضرت فرمودند که این احوالات را میگویند که در آن روزها را بشناسد و بگوید که تریز و جاک است و آنحضرت
 فرمودند که این احوالات را بشناسد و بگوید که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که این
 در این احوالات فاطمه را آورده و آنچه آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که این
 مشاهده نمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که این
 بسبب فاطمه است که این احوالات را آورده و در آنحضرت فاطمه را بشناسد و بگوید که تریز و جاک است
 و در آن روزها که امیر را پنداری گفتند که این احوالات را آورده و در آنحضرت فاطمه را بشناسد و بگوید که تریز و جاک است
 فاطمه را بشناسد و بگوید که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که این
 نزد آنحضرت مشاهده می بودند و بیان هم کرده تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است
 و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که این
 می بود و در آن احوالات را نقل کرده بود و مردمان گفتند که این را او مردود فاطمه را بشناسد و بگوید که تریز و جاک است
 باید گفت که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که این
 که این احوالات را آورده و کیفیت آن بیان بود که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است
 آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که این
 او خوب است که برای ایشان بنام او گفتند که تریز و جاک است و آنحضرت فرمودند که تریز و جاک است

که در تبریز چهار فرزند آن حضرت شایخ قلندر در دهه آن حضرت شایخ است ششمین فرزند آن

در میان مریدان و خلفای حضرت شایخ قلندر قدس سره که سواد می فرزند آن

بزرگترین بودند بدانکه مشهور است که آن حضرت را چهار هزار مرید و صاحب تصرف داشت

و کرامات در مالک عالم بوده اند از جمله مریدان و خلفای آن حضرت قاضی عبدالرحمن طاب

شرقی ساکن موضع کمال پور گنئی و حضرت شاه ابو محمد ساکن در دهه و حضرت سید محمد آصفی

کردیزی ساکن کرمانک پور و حضرت سید محمد علی حسینی تزدی حضرت ابوالمکارم تزدی و حضرت ابو قلام

تزدی حضرت سید بهار و حضرت سید شمس الدین محمد حسینی تزدی و حضرت قلندر سید محمد حسینی تزدی

ساکنان سرای میر و حضرت شاه عبدالعزیز قلندر لاهوری و حضرت شاه بهادر ابن تهرانی

و حضرت شاه نصیب حضرت شاه ابو القاسم و حضرت سید شاه محمد غیبی و ابا و حضرت شاه

فتح قلندر حضرت شاه سبیت الشیرازی و حضرت شاه فیضی ساکن نصیب سرای میر و حضرت

شاه محمود قاضی ساکن نوده و حضرت شاه نور الدین و حضرت شاه خان محمد و حضرت شاه منظور و حضرت

شاه محمد ابن ساکن بهار و راهب اکرام خان راهب اقم که در حضرت سلطان ابوبکر ساکن

ایطین و حضرت شاه غلام قلندر ساکن فیصل مراد آباد و حضرت شاه محمد علی صاحب پوری و شاه

فیضی پوری و حضرت شاه غلام رسول برادر سزاوه شاه قاضی عبدالرحمن عارفت مذکور و

شیخ عبدالعزیز برادر قاضی عبدالرحمن و حضرت شاه وردیش محمد علم زاده و برادر خود و حضرت

شاه بهادر خان حضرت شاه اندر احمد قلندر و حضرت شاه حسن الدین و حضرت شاه

عشق الله ساکن موضع سوتار گلان و احوال ایشان در کتاب تفسیر صاحب مستطیر است

و از جمله خلفای کبار و مشاهیر حضرت شاه فتح قلندر حضرت شاه احمد قلندر و

فصل نهم در بیان احوال سوره و هم حضرت شاه عبدالعزیز قلندر لاهوری و

شاه سوادان و دوم حضرت شاه پیرن سیدم حضرت شاه محمد اول چهارم حضرت شاه سلیمان
 قلندر قدس الله سرهم فرزند سلطان پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور
 اوردن و وفات یافتند و حضرت شاه پیرن شاه پیرن شاه پیرن شاه پیرن شاه پیرن شاه پیرن
 گفتند و کرامات آنحضرت بسیار است و وفات تاریخ و اولهیم روح الاول واقع شده و از جمله
 شاه پیرن سید شاه محمد اول شاه پور بزرگ حضرت پیر و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور
 حضرت شاه محمد اول فرزند پور بزرگ و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور
 میباشند و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور
 شریک نیکو و بزرگ حضرت شاه محمد اول و اقدس سره گفتند و کرامات آنحضرت بسیار است
 و وفات شاه محمد اول تاریخ است و در یک ماه شعبان در روز وفات و کرامت آنحضرت بسیار
 است و فرزند چهارم شاه سلیمان قلندر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور
 و شاه محمد اول فرزند سلطان پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور و پسر پور
 شاه قلندر شخصی است که تمام فرزندان کاین پسر و کسان را بنا کرد و جلالتی از او من بسیار
 چون بنا بر اطاعت امر پادشاه آنحضرت فرمودند که علم ظاهر و باطن هر دو در دست او بود و گفتند
 خواند و حق تعالی انوار استقامت این داده است که فانی و فانی را بهین به استقامت گذاشته
 بخواند و علوم غیبیه را سران قلندر پور و کجا خواند یا گفتند این شخصیت به تربیت و ارشاد این
 هر دو برادریان مشغول شدند و ملتزمین و ارشاد کمالی نمودند و در تربیت عرفان قادر گردیدند و چون
 میفرمودند که در ده سال عمر خود را از حق سبحانه تعالی زیاده خوانم که تا از عهد ارشاد و تربیت
 این هر دو فرزند من به آیم و اگر تا این وقت وفات هر دو در ده سال میشد حق زیاده و با
 حق انکار از او لیاقت بسیار مشغول است از آنجمله آنست که هر حضرت شاه محمد اول شخصیت و
 به سال زیاده بود و با چون این شخصیت در ده سال رسیدن بود که در او سن شایسته
 صلح اندیشه و آنگاه در علم و سب است و زیاده ای عمر خود را از خود در سن شخصیت و سب سالگی و وفات

با چنان برانگیزش بود و در هر کس کتاب گیر و بالانکه در تمام کتب بود باغبان در فقه بود
 در وقت کتاب مکتب بود و از پیشه مخصوصه را حضرت آورد و حضرت چنان در کتب پیش طالبان آن و
 کتب کتاب پیش طالبان بنام این تغییر مکتب بود و در فقه و در کتب بود و در کتب علم بود
 و تفریح بود و در چنان آن کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 کتب از دیدن کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 چون آن طالب کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 حضرت پیوسته و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 شاه عاشقان بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 آمد با غیره و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 تا فرود آمد حضرت شاه اندک در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 قلندره و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 نفس بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 کرم الله وجهه و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 فتح قلندره و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 حر قلندره و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 حضرت شاه اندک در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 کرم الله وجهه و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 فتح قلندره و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 حر قلندره و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود
 حضرت شاه اندک در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود و در کتب علم بود

تا که شفت آسمان فوق زمین

تا که فی شیش بود عرض بین

فلستان با دانه بود و ام

بر روس طایبان چو خاص نام

و بیان احوال خلفا و مریدان آنحضرت که به شیخ طایبان حضرت شاه علی در سخن

قلندار مرقوم شد

بدانکه خلیفه اول حضرت شاه ابدیدار محمد قلندر سلام الله علیه شاه عزت الله که عالم متبحر و اولی
 حضرت شاه شرف الدین گنجی امیری در صوبه بهار آمد و در مملکت بولوی و میقیم که صاحب کمال عالم
 در دینی بودی ثانی مشهور بود و دیگر سید مراد رسول که عارف مست و عالم متبحر که وقت بسیار
 قرآن را در توضیح تفسیر کرده و دیگر شاه عظیم که عارف و عالم و صاحب شجر بود و دیگر حضرت شاه
 ضیاء الله تبارک که عالم و پنج هزار شیخ متفلسف و فاضل بود و در وقت فرخ سیر او شاه چون
 فرخ سیر گرفته شد گفتند که دنیا تا این چیز بود و الله تعالی قانده ندارد و باز هم چون وقت پیاورد
 از دینی بر آید و درین ملک شده تا مرشد آبا و اجداد فقیران را دیدند و در وقت بازگشتن از مشرق
 در صدر پور رسیدند بگناه مانده اند اگر چه یکسره حاجی مقام میکردند بعد از آن ظاهر بودند بعد قیام
 دو ماه بعد دست پرور شد گفتند که حال اگر که رویم و یا بچند یا بگرانا قانده نیست این حکیم حضرت
 شاه فرموده اند از پیشتر هم همین قدر میشد و من طالب ششتمیم بگو طالب خدام حضرت شاه را
 رسانیدند بگفتی که می شوم باز حال گرفته و خلافت یافته و حضرت شده در صورت نشسته یک
 در پیش ایشان که تصرف بسیار داشت آنرا برای شجر بیان فرستادند متصل بر آن آنگاه نشست
 آنها که پسران سکه نیت ختم کرد و شاه شرف بهم و بود در صورت آسوده اند و دیگر بکار حضرت
 سواد سواد عظیم افلاطون ثانی سیر پیدا آمد به هر گامی و دیگر خلیفه سیر پیدا آمد که در آن راه
 بود و دیگر قاضی مبارک گو یا سواد دیگر سواد عابد القصور که آباوی و دیگر سواد سواد سواد
 و دیگر بیان سواد سواد و دیگر سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد

که در بیان مقام و جایگاه آن بزرگواران کرده و تقریر نتوان نمود و آنچه این فقیر ضعیف حضرت پروردگار
 سلام الله علیه از حضور تبت و کشف و کرامات آن حضرت مشاهده نمود آورده و شکر و امتحان
 نمود و بجزئی آنچه در کتابها و روایات و تاریخ و فقه آن حضرت نیست در مباحث و کتب دیگر و کتب
 و پهل و غیره نقلی است و نیز آن حضرت در لایحه و نامه در خدمت شاه شاهان و شاهان و
 بزرگان و اعیان آن حضرت در لایحه و نامه در خدمت شاهان و شاهان و بزرگان و اعیان
 آن حضرت در لایحه و نامه در خدمت شاهان و شاهان و بزرگان و اعیان آن حضرت
 در لایحه و نامه در خدمت شاهان و شاهان و بزرگان و اعیان آن حضرت
 در لایحه و نامه در خدمت شاهان و شاهان و بزرگان و اعیان آن حضرت

در بیان احوال شاه عبدالرحمن قلندر و شاهان دین و شاه غلام محبتی پسر آن
 پسر آنکه اول فرزند آن حضرت شدی و الهی و ششوی کشف الهموز فرمود و هاست

| | |
|---|--|
| <p>هر یک مانند خورشید منیرند خلقشان بسیار و بیکدیگر در راه ایت و در مقام شرف بهره و رشده از نعم ذوالجلال از ریاضت مشقه او عالم نظام ذات مالا مال از جمله عفاست و در خلافت ساساخت او را سرفراز شهابین الدین زین العابدین آن غلام محبتی و در مشین غیر ختم کرده و در داستان لایحه</p> | <p>ششگون و صفت فرزند آن بزرگوار دارند وادی و کمال هر یک نام فرزند می که باشد چون پسر صدر عالمی است او چه صاحب کمال مشرق و در دست عالم چون که والد و پدرش از کائنات در مسائل سید کرد و در اعجاز نام فرزند است و گرای و کمال نام فرزند است که از هر دو صیبر و صفت نشان بر و نشسته از حد تقم</p> |
|---|--|

و مرشد ناو انبیا حضرت شیخ و شکر و ارادت ثم غدر حضرت شاه باسط علی قلندر و زلف
 الکریم و دام فضله النعمان بن سلامه الا اولیا و العظام ثم قواة السکوات الکریم قدوة
 الساکین الواصلین زبدة العارفین الکاملین اهل النعم و باسط الایادی حضرت
 شاه محمد زاده قلندر البدر گانوی الدآبوی ابن سید نور ابن و المظاہرین سید عالم ابن ناصر
 عرف سید نصیر ابن سید بهاء الدین ابن سید خان میر عرف به سید خیر ابن سید علی ابن
 ابن سید بهاء الدین شمس الدین سید السادات صاحب کشف الکرامات برهان لایب
 قطب الاولیاء محبت المشایخ الاعظام سید العرفاء و العظام امیر سید فی الاسلام معروف به
 میران سید فخر که در موضع بزرگان و غیره سکون و سکون و صفات صوفیانه آید و بسیار شاه حضرت
 رسالت پناه علی الله علیه و سلم تشرفت بترتیب آورده عصای قائم توبه و نسب بود و روح
 دین اسلام و او نیز چنانچه از ان و نماز و غیره امور شریفه و آیه و قدر و الحال او را مستعمل بود که
 مسطور جانب جنوب مرقد مبارک آنحضرت در قم است این سید و در حقش شایسته است که از جمله
 روزگار و مشایخ بگزارید پادشاهان بحد با چو روز خلقات بنیاد بود این سید عبد الواحد ابن
 سید عبد الرشید ابن امیر سید حسین ابن امام حضرت علی نقی ابن حضرت امام محمد تقی جوادی حضرت امام
 علی رضا ابن حضرت امام موسی کاظم ابن حضرت امام جعفر صادق ابن حضرت امام محمد باقر ابن
 حضرت امام زین العابدین سجادی ابن حضرت امام ابو عبد الله بن حسین شهید و شست کربلا ابن
 حضرت امام صادق النعمانی ابن علی مرتضی شهید خدا ابن محمد رسول الله علیه و سلم ابن علی طالب
 ابن عبد المطلب النعمانی ابن علی بن ابی طالب علیه و سلم بد آنکه اول ابن برنگان
 و اول بر و مرشد بظلم العالم و دام فضله المتواالی علی رؤسنا و ثلوت کریمه و خلیفه مستشید

نظام الدین و دیگر موی اکر ام الشرفان بهانگه پوری که عالم کلان بود دیگر خلیفه از فرزندان
 شاه باقی باشد شاه و بی انشد باقی را نوشتم محض شمار اولی که به کلمه ای یعنی برتری که بر دیگران
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بطوری که آموخته بود جهان قسم محرم کرده اند و سواد این علم امری
 حضرت شاه السواد قلندر بسیار اندک حال پیغمبر حضرت شاه موصوف و در بیان گفتند
 معانی اسرار و تفسیر منقده هجری بگیرد و منشا و منشش سخن در حیات که یک شاه دریم
 که نود سال کم و بیش عمر است از روزی که از شکم مادر ظاهر شد تا این وقت هر سال یکی است
 یعنی مجرد و تنه و او نشان این قسم است تمام ملک پیدا کرد و آن او متوکل نفس سوای ناز بیگانه
 اعمال او نشان بر وقت اوقات غالب بود صاحب معارف و تامل و کشف که فی علم ایشان
 بسیار وقوع آید لیکن طبیعت ظاهر ندارد و گفت و شنود کم بود و علمه نایب مطلق بود و بداند
 هیچ اوصاف موصوف دیگر نیاید در کار و در علم اسرار الله و متفاح العرفان حضرت
 سید شاه باسط علی قلندر که خلف حضرت سید شاه محمد شاه قلندر اند باید دانست که در این مورد
 جلوه سلسله قلندر بر اوقات بایرگات ایشان روشن و پیدا است و اعمال احوال و تصرفات
 و کرامات و خوارق عادات و تربیت طالب بدستوری که در حضور نور حضرت شاه محمد قلندر
 و حضرت شاه قطب الدین فیاض الدین سید سترها و زیاد و تر از اوقات بایرگات ایشان جاری
 است و دیگرین همچو ان یعنی عبدالرحمن قلندر که هر چه در حق من حضرت ایشان یعنی حضرت
 شاه باسط علی قلندر میفرمایند بهتر خواهد بود

فصل یازدهم در بیان احوال پیر یازدهم جناب مستطاب ولایت آب
 قندهار عالم و عالمیان شریف آدم و آدمیان شیخ الاسلام و المسلمین
 و از مشایخ و اولیای سلفی شاه نام سید اسوات صاحب کشف و کرامات
 امام الامام قسب لافطاب فردا جناب مستطاب اسرار الله و متفاح العرفان شیخنا

شاه ابدیه که قلندر قدس سره نمودند و حضرت قبله گاه چنانکه در عالم ارواح مشاهده فرمودند
 سپرده بودند در عالم ظاهر و نیز سپرده بودند در ملکوت عالم غیبی و بعد از این بیان که در این عالم
 ششصد و یکصد و پنجاه نفر از اولاد آن بزرگوار در آنجا سپرده شدند و در آنجا در هر روز
 بیست و دو بار از ایشان بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و این دعاها را با خود میبردند و در هر روز
 سخن از سر و نهادن بیست و دو بار در آنجا میخواندند و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا
 که در آنجا در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا
 صادق بود و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا
 ساله و چنانکه در این عالم حضور و جود فرمودند و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا
 بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز
 نورانی در سید السادات بود و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز
 و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد
 ابدیه که قلندر لایزال قدس سره در مشرق و مغرب عالم مشاهده فرمودند و در هر روز
 بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز
 نزول فرمودند و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا
 بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز
 سره عجب حاضر شده فرمودند که اینها در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز
 قلندر این از وقت حضرت شاه عبدالعزیز کی قدس سره مشاهده فرمودند و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا
 و چهار اورنم فی آنجا در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا
 نمودند و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد
 در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد
 سخن از سر و نهادن بیست و دو مرتبه دعا خوانده شد و در هر روز بیست و دو مرتبه دعا

شیخ الاسلام حضرت شاه ابوالفضل قندهاری و انداز بر ما که گفتند و این تصنیف جناب صاحب
 حضرت میرزا محمد باقر صاحب کتاب مناقب الامامین تصنیف مولی معنوی صاحب راز و نیاز مخدومی
 و در تصنیف شاه فضل علی بن عثمان اندک آن فرزند که مرید و غیبه را شایسته کتاب حضرت
 میرزا محمد باقر صاحب کتاب مناقب الامامین تصنیف مولی معنوی صاحب راز و نیاز مخدومی
 فرزند که مرید و غیبه را شایسته کتاب حضرت میرزا محمد باقر صاحب کتاب مناقب الامامین تصنیف مولی معنوی صاحب راز و نیاز مخدومی
 و آنکه آبا و اجداد وقت طالب علمی من و نیز است حضرت قبله گاه قدس سره شخصی از وستان
 عرض نمود که فرزند خود سید عبدالعزیز را امر می کنید و بکنید و بکنید که این کتاب است که در این کتاب است
 و این در چندین سالی در تربیت ایشان می نماید پس شفقت نام همین است که علم سرار ایشان را
 تعلیم نماید آنحضرت فرمودند که مرا از خودی و خود پستی و خود نالی کاری نیست من حکوم امر
 الهی ام هر چه از غیب حکم شود و بجای که نصیب ایشان معلوم شود آنچه نیست و ارادت بجا آنکه
 پس آنحضرت شایسته و مرا چه برای دیدن نصیب من مشهور شد و در عالم ارواح میر فرمودند در
 جهان عالم شخصی نورانی سزاوار ظاهر شد حضرت قبله گاه قدس سره و پرسیدند که نام شما چیست
 آن شخص نورانی فرمود که نام من ابوالفضل است من برادرزاده حضرت شاه مخدومی حضرت
 حضرت شاه ابوالفضل را هر روز می بینم بلکه در شفقت فرزند ایشان ام که در نصیب ایشان بودم
 برادر ایشان حضرت شیخ محمد حسین طائب فرزند خود آنحضرت مرا با ایشان تشبیه نمودند و بکار ایشان
 متولد شدم چنانکه شما هم از ایشان واقف هستید اما مقصود شما از این سیر درین
 وقت چیست حضرت قبله گاه قدس سره فرمودند که نصیب ارادت فرزند خود سید عبدالعزیز
 را درین عالم می بینم که بدست کیست پس آنحضرت شاه ابوالفضل را گفتند که در این عالم ارواح
 فرمودند که میرزا محمد باقر صاحب کتاب مناقب الامامین تصنیف مولی معنوی صاحب راز و نیاز مخدومی است
 هر وقتی که خواهد داشت خود بگیرد چون حضرت قبله گاه قدس سره از مرا قیام از آنجا که در این
 را ایشان فرمودند و در این چند روز حضرت قبله گاه قدس سره لقا آنحضرت را می فرمودند که آبا و اجداد حضرت

اشتغال بکار و اشتغال با کار و توفیق کردم چون این حالت فرو نشد باز بعد از ماه آبان در قلم و
 کسب علم ظاهری مشغول شدم و در آنکه آبا و اجداد خود را از علم ناگذاشتی پیرو مرشدان آقا سید محمد کبیر
 که در راه خدا و پیری چو سبکی بیاد امانت خود از من گهرو من تاکی درین عالم فانی مشغول شدم که آن
 تو بهر سالم و چون بیانی این بناد و گوش من رسیدی مست پیرو مرشدان عظیم نموده روانه شدم
 و نزد آنحضرت با عظم گواه رسیدم آنحضرت مرا طلبیده فرمودند که امانت خود از من بگیر و در تمام
 سال آینده و بیانش که این فقیر را در سال آینده شوالی یافت و بعد از آن با خرد سید و سید آنحضرت
 مراد کار و افکار و اشتغال همه با تعلیم فرمودند و در مداره اسرار تجرد و استواری کن و در اول
 و جذب و اشتغاف و دیگر امور اسرار انبیا بیانات فصیح و واضح و بیانی شافی تا بهین تعلیم فرمودند
 و این فقیر به روش کار شب و روز مشغول می بود و آنحضرت این فقیر را طریق و کشتی تعلیم نموده
 شگفتی گندی و ذکر نوشته و دیگر افکار و افکار قلندر و دیگر شارب و الیه تلقین نمود و در سال
 حراة لغار فین و در سال خود نیز در سال انبیا تا بهین و دیگر سال تلقین فرموده و یک رساله که
 خود بیارت گفته و بیانی کافی تصنیف نموده موسوم به حراة قلندر فرموده بود و نیز تعلیم
 کرد و همچنین هر چیز و شمار و نایب مناسب حال و استعداد من بود و تعلیم میفرمودند و تلقین فرمودند
 و این فقیر کسب ریاضت مشغول می بود تا آنکه باز از عالم غیبی این مرشدان شد که شاه با سادگی
 قلندر از خود دستگیری می نمود و از فضل پیرو مرشدان این رتبه فایز شدم بعد از پیرو مرشدان فرمودند
 که الحال و یک ایام سلسله قصه رحمت و ارادت و در بطرح آن بودم که من بجز حضرت شادگیری را
 نمیدانم آنچه حضرت بحال من خرا و از بنید بقرا بنید آنحضرت فرمودند که حضرت خودت را عظم
 قدس سره را در هر وجه دیدی که و سنگبری تو کرده اند من ملاحظه احوال سابق نموده تصمیم بریت
 و ارادت و سلسله قادر بر تو و احوال سابق این بود که چون با احوال زندگی پیرو مرشدان
 مرضی شده با آبا و اجداد و با امرای مشغول بودم روزی با طریقی آمد که تصبیح نصیب فرمودند
 بنیاب حضرت خودت را عظم قدس سره اگر بنده بدست و با بنیاب سیدی تو و در راه تو بودم که

که امانت حضرت پیر و فرشته است که هرگز در کف و کبریا کن نشکند و از بطون خود معلوم کرده اند
 و فرمودند که چنانچه فصل این احوال در فصل دهم نوشته شده و با آنکه این باب اول بود که بعد از آنکه پیر و فرشته
 بودیم و چون در وقت بیست و نهم در راه بودیم که در یکی از کشتیها دست ما ملان
 بود و نیست این درو یار شد دست پیر و فرشته عرض نمودیم باین تعبیر که دریا مسرفت ای است کشتی
 امور خطیست و استمرار است با کمال وقت بیست و نهم حضرت پیر و فرشته فرمودند که دست
 گفتنی وقت بیست و نهم در راه آباد و کسب علم مشغول باش بعد از آنکه امانت خود از من
 بگیرد این فقیر از خدمت پیر و فرشته ایضا از سرای میر سوی آنکه آباد کرده تا سه سال باز
 مشغول علم ظاهری ماند و با سوره باطنی نیز مشغول شد و آنکه درین مرتبه با سوره عجب مشاوه
 کردیم که بیست و نهم ماه در همان المبارک وقت شب در ذکر مشغول بودیم و وقت نصف
 شب در حالت اشتغال که آفتاب بر بالای درختها مشاوه کردیم در روشنی آن در تمام عالم یا چشم و
 و همه عالم پر از روشنی بلکه نور انجم در این راه از شاه دریا انجم و چنانچه پیر و فرشته نوشته فرستادیم
 حضرت فرمودند که این مقدمه محمود تعلق دارد و جواب این در نوشتن می آید و روز چهارم چنان که گفتیم
 افتاد که در وانگه میان شاه حبیب المقدس سره بودیم بعد تمام شدن روز عید و وقت مغرب
 میان این فقیر و وجود و پوش و غروب بود و بعد از مشاوه ای افتاد و بعد از نوشتن پوش
 و غروب از آن کار عشاء بسج رسید میان شاه حبیب المقدس و هر گفتم که برای کار عشاء باید
 بعد از آن گفتن او نشان این فقیر در همان حالت بر فاست نشاوه مذکور نام شدند و من
 پس نشان باینکه نام او را در آن وقت حالت بنشینا تو او انجم و حواله کرد و او را نگه پیر سیوی
 هر چنانچه از جهات مشاوه شده می دانم آن حالت برین همان غالب بوده که بعد از عید عینی شده
 در آن شب شاه مذکور چون حالت مطلع شد نوشت نامت که در او بود و من فرسخ نمودند و شکر پیر
 شکستند و پیر و فرشته در غروب با اینها مشغول شدند و من در همان حالت بودیم که
 نصف شب با آنکه رو داده بودیم برین حالت مطلع شدیم چنان در سونند رقم و تا به راه

که حضرت غوث الاعظم قدس سره بپاس میبرد بر آن حاضر شده اند و تمجید و ثناء خوانند که
 خود هر بیت را با کلمات فصیح میخوانند و معنی آن بجزایر و واضح و فصیح بیان میفرمودند و در آنکه
 باین نسبت رسیدند و با آنها مشهور او در مورد آنکه تقاضای اهل آنکه بخدمت آنحضرت با عالم ارواح
 رفتند و این فقیر از مراقبه باز آمد پس به آنکه حضرت پیر و مرشد این فقیر او وقت عصر در سلسله قادریه
 رفتند و بیست و نه بار در اجازت و خلافت مسائل سید حضرت فرمودند و در این فقیر اینست او بنده
 پرورشید کسب ریاضت مشغول بود در آنکه همیشه از اوقات و اجازت و خلافت به توح
 آمده و در این که حضرت پیر و مرشد این فقیر شخصی کردند چون در راه او پیر و مرشد آنکه این فقیر
 گوشه گیری اختیار کند و بهر جهت از اوقات و خلافت بوقت شام این فقیر او و نظره در میان
 آمدی آنکه علم ظاهری باقی که هست حال کنم و دیگر آنکه حضرت پیر و مرشد را بفرا بید که نسبت آنکه او
 بنفاس کنم پس آنحضرت بر خطره مشرف فرموده جواب هر وقتای من تقابل فرمودند و گفتند که
 هرگاه علم ظاهری بچیزی کسب در ریاضت حاصل کرده و این تحصیل تمام باید نمود و نزد حضرت حاجی حضرت
 خیر آبادی قدس سره اشارت فرمودند که بقدر ما باقی علم را بکار بستن و وقت مشغول باشی و در پیش خود
 سرپوش کرده و با مطالعه کتب خواندن باقی علم پیر آید و نیز فرمودند که نسبت آنکه با او مبارک است
 برود و با بجا بنشیند و ازین بسبب در لواحق شکر اله آباد در وضع و نگارنده اتفاق گویند که بی فایده
 چرا که در شکر اتفاق بندان می افتاد و پیش رو پیدا و گویند که بی فایده چرا که ظاهر است بد آنکه
 سلسله سید مذکور اول سلسله قادریه هم سلسله قادریه است و سلسله قادریه چهارم سلسله قادریه
 پنجم سلسله قادریه و سلسله قادریه ششم سلسله قادریه است و بد آنکه چون این فقیر از خدمت پیر
 مرشد بطریق خیر آباد مشرف شد و در سلسله کبیر و کبیر در جلال و جلال الهی این حاجی حضرت
 محمد خیر آبادی قدس سره بفرمودند که در این بهترین از راهی و تقیه کتب در سینه باشد شرح
 مواظقت و مراقبه میرزا بدین صورت شرح مذکور و غیره کتب عقول است و مستقولات است و مستقولات
 سلسله قادریه در بیست و نه سال است و در این که تحصیل علوم مشغول بود در این از علوم عقلی